

گذری بر زندگانی استاد دکتر ابوالحسن ندیم؛

دانشیار انگل شناسی

در این بخش از با پیشکسوتان، نگاهی بر زندگی دکتر ابوالقاسم ندیم انداختیم. این متن شامل گفتگویی خواندنی با این استاد ارجمند است که برای آگاهی بیشتر از زندگی و فعالیت‌ها و خدمات ارزنده این استاد، پیشکش خوانندگان گرامی می‌شود.

من در دی ماه ۱۳۰۷ در یکی از محلات قدیمی تهران به نام بازارچه نایب السلطنه که امروز هم به همان نام است متولد شدم. بنده کوچک‌ترین فرزند خانواده بودم. پدرم که تاجر پارچه بود با تسلطی که بر ادبیات و علوم دینی و عربی داشت معلم مدرسه «صدر» بود. شعر نیز می‌گفت و تخلص او در اشعارش «ندیم» بود و نام فامیل خود را در زمانی که انتخاب نام خانوادگی اجباری شده بود، همان «ندیم» قرار داده بود؛ اما متأسفانه وقتی که من یک سال بیشتر نداشتم از دنیا رفتند. من از وقتی به یاد دارم، مادرم که بزرگترین بچه اش ده سال بیشتر نداشت مسوولیت خانواده را بر عهده داشت.

❖ دوران درس و مدرسه را چگونه سپری کردید؟

وارد دبستان «سنایی» شدم و درسم هم خوب بود. در دبیرستانی که آن هم نزدیک خانه ما بود باز هم شاگرد اول شدم. در سال اخذ دیپلم متوسطه در تمام ایران شاگرد اول شدم.

❖ همه چیز مهیا برای شرکت در امتحان ورود به دانشگاه و آن هم حتماً در رشته پزشکی؟
بله، در رشته پزشکی شرکت کردم و با کمال تعجب اول شدم.

❖ چرا با تعجب؟

خوب من از سؤالات امتحان که سه سؤال تشریحی بود منظور یک سؤال را کاملاً اشتباه متوجه شدم. در مورد یک حیوان سؤال شده بود. من به اشتباه جانور دیگری را کامل شرح دادم. بعد از امتحان که متوجه اشتباهم شدم تقریباً مطمئن بودم که قبول نخواهم شد. این بود که تصمیم گرفتم در امتحان ورودی دانشکده علوم شرکت کنم. ولی جواب کنکور پزشکی آمد و من قبول شدم و به دانشکده پزشکی دانشگاه تهران راه یافتم.

❖ در دانشکده هم خوب درس می‌خواندید و شاگرد ممتاز بودید؟

بر عکس، اصلاً درس نمی‌خواندم. از سال ۱۳۲۶ که وارد دانشکده شدم تا سال سوم درس خوب می‌خواندم ولی پس از آن شرایط مملکت طوری شد که تمام هوش و حواس ما صرف پرداختن به مسایل مملکت و هیجانات سیاسی می‌شد. حوادث ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد تأثیر عمیقی بر کشور و مخصوصاً دانشجویان داشت. از طرفی من اهل تفریح بودم و علاقه زیادی به

شکار داشتم و این هم خیلی از وقت مرا به خود اختصاص می‌داد.

❖ چند درصد دانشجویان مثل شما بودند؟

در گروه ما دویست دانشجوی همکلاس من بودند که از این تعداد صد و بیست نفر مثل من بودند و بقیه فقط درس می‌خواندند و کار به کار سیاست و مملکت نداشتند.

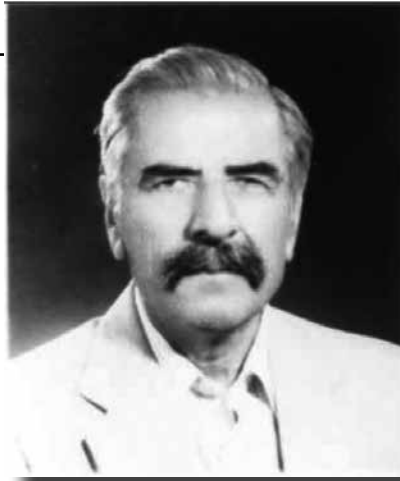
❖ اوضاع دانشکده هم در این سال‌ها

تحت تأثیر اوضاع جامعه به هم ریخته بود؟
نه، در دانشکده پزشکی بهترین اساتید مشغول به تدریس بودند. ولی من در این مدت استفاده زیادی از دانشکده و استادان برجسته آن زمان نکردم.

❖ در سه چهار سال اول دانشگاه

که خوب درس می‌خواندید از کدام درس بیشتر خوششان آمد؟ به انگل شناسی علاقه‌مند شدید؟

بله، من در درس انگل شناسی نمرات خوبی گرفتم و مرحوم دکتر انصاری که به ما درس می‌داد می‌گفت: تو بهترین دانشجویی هستی که من داشته‌ام. از بین رشته‌های بالینی هم از رشته جراحی



خوشم آمد ولی وقت زیادی نه در استاژری و نه در انترنی برای این درس هم نگذاشتم.

❖ در دوران انترنی؟

من بخش های سبک را برای انترنی انتخاب می کردم و از بخش هایی که کارهای زیادی داشت پرهیز می کردم. بیمارستان سینا برای جراحی نرفتم و به جای آن به بخش جراحی بیمارستان لقمان رفتم که کمتر کار داشت.

❖ پس با این حساب به انجام پایان

نامه دکتر، آنهم به شکل آن روز که شکل پژوهشی نداشت علاقه ای نداشتید؟

همین طور است در مورد پایان نامه دکتر که موضوع آن «تب راجعه و عوارض عصبی این بیماری» بود. زحمت زیادی نکشیدیم و اصلاً مرا راضی نکرد.

❖ پس از فارغ التحصیلی چه کردید؟

به خدمت وظیفه عمومی در خراسان اعزام شدم.

❖ بعد از خدمت وظیفه چطور؟

من دنبال کار می گشتم که دست تقدیر به طور اتفاقی سرنوشت من را رقم زد و من بارشته اپیدمیولوژی آشنا شدم.

❖ اگر ممکن است کمی بیشتر

توضیح بفرمایید.

در آن موقع که دنبال کار بودم. ظهر یک روز به دانشکده آمدم تا شاید دوستانم را ببینم که یکی از آنها را دیدم. او گفت در دانشکده، برای دومین دوره یکساله آموزش اپیدمیولوژی ثبت نام می کنند و آقای دکتر فقیه مسوول این دوره است. من گفتم: «اصلاً این

❖ پس همه چیز برای کار و تلاش جدی و شدید آمده بود؟
بله، علاقه، استادها خوب، برنامه آموزشی مناسب و حقوق کافی.

❖ و پس از دوره؟

هنوز دوره تمام نشده بود که من در امتحان رشته انگل شناسی شرکت کردم و قبول شدم و از اردیبهشت سال ۱۳۳۵ به عنوان دستیار انگل شناسی مشغول به کار شدم.

❖ اپیدمیولوژی را چه کار کردید؟

کار ما با اپیدمیولوژی تازه شروع شده بود. تمام تابستان ها را از سال ۳۵ تا ۳۸ در ایستگاه تحقیقاتی سبزواری که مسوول آن شده بودم می گذراندم. این ایستگاه شهرستان های سبزواری، بجنورد و طبس را تحت پوشش داشت. وقتی هوا در این مناطق رو به سردی می گذاشت و پاییز و زمستان فرا می رسید به دانشگاه می آمدم و در کلاس های انگل شناسی شرکت می کردم.

❖ از چه زمانی به عضویت هیأت

علمی دانشگاه منصوب شدید؟

سال ۱۳۳۸ رئیس درمانگاه (استادیار) شدم. سال ۱۳۴۰ آقای دکتر مفیدی ترتیبی داد که برای گذراندن یک دوره یک ساله «بیماری های گرمسیری» و نیز «حشره شناسی و انگل شناسی علمی» به لندن بروم. سال ۱۳۴۱ به ایران آمدم و به سمت دانشیاری انگل شناسی برگزیده شدم.

❖ ادامه کارهای میدانی در زمینه

اپیدمیولوژی را پی گرفتید؟

بله، با کاری که در مورد بیماری

اپیدمیولوژی چی هست؟ وقتی که رفتم و پرس و جو کردم، خوشم آمد و اول آبان ۱۳۳۴ این کلاس ها را همراه با دو نفر دیگر شروع کردیم.

❖ متولی این دوره که بود؟ انستیتو

مالاریولوژی در این برنامه نقشی داشت؟

این دو دوره که تنها همان ها برگزار شد با عنوان «اپیدمیولوژی و کنترل بیماری های منتقله به وسیله بندپایان» توسط انستیتو مالاریولوژی و با همکاری سازمان جهانی بهداشت برگزار شد و سرپرست برنامه یک ایتالیایی بود. یک مهندس آمریکایی و یک پزشک اسکاتلندی همراه با اساتید ایرانی مانند آقای دکتر مفیدی، آقای دکتر فقیه و آقای دکتر حاجیان به ما درس می دادند.

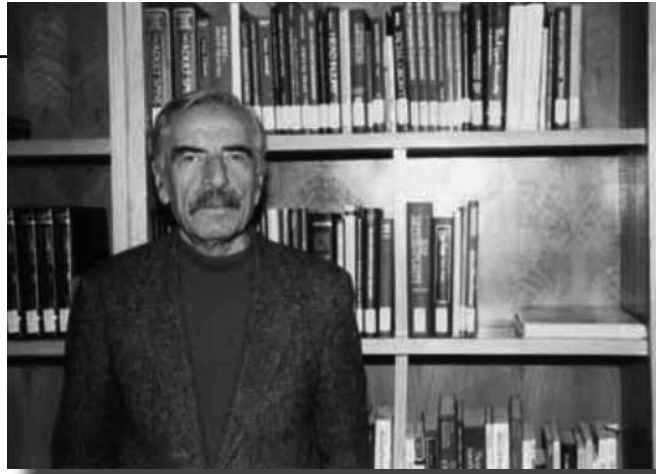
❖ در طی این دوره شما انگیزه

لازم و علاقه به این رشته داشتید؟

بله، واقعاً زیاد درس می خواندم و برگشته بودم به همان دوران نوجوانی و با اشتیاق تمام مدت روز را با تمام وجود کار می کردم و کاملاً هم علاقمند شده بودم.

❖ خب، کار و منبع درآمد چطور شد؟

به ما برای این دوره حقوق خوبی می دادند. یعنی ماهی ششصد تومان.



بزرگی در آن دانشگاه انجام دادند. آن زمان من به ریاست دانشکده بهداشت برگزیده شدم.

❖ ریاست دانشکده بهداشت را قبول کردید؟

باید قبول می کردم. صحبت تمایل داشتن یا نداشتن نبود. ما دانشکده بهداشت را مثل فرزند خود می دانستیم. نمی توانستیم آن را به حال خود رها کنیم.

❖ تا چه سالی رئیس دانشکده بودید؟

پس از انقلاب، برای ریاست دانشکده، در دانشکده انتخابات برگزار کردند و باز همه به من رأی دادند و من تا سال ۱۳۶۱ رییس دانشکده بهداشت بودم. جریانات سیاسی آن زمان هم به من فشار می آورد که استعفا بدهم. من می گفتم: من بهداشتی هستم. الآن هم که زمان جنگ است و من مسوولم، استعفا نمی دهم. ندیم از بهداشت استعفا نمی دهد. اگر می خواهید مرا برکنار کنید. که آخر هر همین شد.

❖ و پس از آن چه شد؟

در دوره تخصصی علوم آزمایشگاهی به تدریس انگل شناسی پرداختم. روزهای زوج در دانشکده بودم و روزهای فرد در این کلاس ها و آزمایشگاه بیمارستان شریعتی. همزمان در وزارت بهداشت سرپرست برنامه گسترش ایمن سازی شدم که یکی از بزرگ ترین برنامه های وزارتخانه بود. در طول چهارده دوره تمام کادر اصلی وزارتخانه را تعلیم دادیم.

به واسطه دوره یکساله اپیدمیولوژی که گذرانده بودم و کارهایی انجام داده بودم، دانشیاری گروه اپیدمیولوژی را بپذیرم. در سال ۱۳۴۸ برای گرفتن تخصص در رشته اپیدمیولوژی به آمریکا اعزام شدم.

❖ یعنی در چهل و یک سالگی؟

بله، رفتم و از ابتدا یعنی از دوره MPH شروع کردم با آنکه از من دوره یک ساله ای که در ایران گذرانده بودم را معادل MPH می پذیرفتند. در پایان دوره تخصص هم قرار شد پایان نامه خود را با انجام تحقیق در ایران ارائه نمایم. در اوایل این دوره بود که نامه ای آقای دکتر فقیه از تهران به دستم رسید که ایشان به سمت ریاست دانشکده بهداشت انتخاب شده اند و خواسته بودند در اولین فرصت به ایران بازگردم.

❖ آیا به ایران آمدید؟

ایشان تا دو سال معاون برای خویش انتخاب نکردند تا من برگشتم. تا آن زمان خودشان همه کارها را انجام می دادند.

❖ چندین سال هم ریاست

دانشکده بهداشت را بر عهده داشتید؟ از سال ۱۳۵۳ توفیق اجباری پیش آمد و با کارشنکی رئیس وقت دانشگاه آقای دکتر فقیه استعفا کردند و سپس رئیس دانشگاه تبریز شدند و الحق چه کارهای

سالک (لشمانیوز پستی) انجام داده بودم، تحقیق در مورد این بیماری در اصفهان پیشنهاد شد که یک ماه به آنجا رفتم و ماحصل تحقیقاتم را گزارش کردم که ایستگاه تحقیقات پزشکی اصفهان برای سالک در فضای مناسبی راه اندازی شد. از سال ۲۴ تا ۷۴ تمام تابستان ها را در این مرکز بسر می بردم. یک ماه از سال را هم هنوز در خراسان و ایستگاه آن منطقه که زیر نظر من بود سپری می کردم. با ایستگاه ترکمن صحرا و لطف آباد نیز همکاری می کردم.

❖ خدمت در این مناطق که چندان هم اوضاع مناسبی نداشته است را کمتر کسی قبول می کند؟

بله، اما به ما حقوق خوبی می دادند. روزی بیست و دو تومان حق مأموریت به من می دادند. وقتی از این نظر در رفاه باشی، احترامت را نگاه دارند و کاری مفید هم انجام دهی، از هر لحاظ راضی خواهی بود.

❖ رشته اپیدمیولوژی در ایران چطور پا گرفت؟

انستیتومالاریولوژی که گسترش یافت و به انستیتو تحقیقات بهداشتی و در نهایت به دانشکده بهداشت تبدیل شد در سال ۱۳۴۵ دکتر فقیه که استاد گروه اپیدمیولوژی بود به من پیشنهاد کرد که

❖ در سازمان جهانی بهداشت هم سمتی داشتید؟

در سال ۱۳۶۴ به عنوان مسؤول تحقیقات بهداشتی منطقه‌ای در اسکندریه مصر برگزیده شدم. تا سال ۱۳۶۸ که بازنشست شدم به کشورهای منطقه سفرهای زیادی کردم.

❖ پس از آن به ایران بازگشتید؟
خیر، همان موقع به دانشگاه تگزاس آمریکا دعوت شدم تا برای ویرایش کتابی به نام Case Study for Health System Research به آنجا بروم. بعد این کتاب را سازمان جهانی بهداشت به چاپ رساند. در آنجا رئیس مرکز آموزش پزشکی و بهداشت بین‌المللی از من خواست که آنجا بمانم که قبول نکردم و بازگشتم.

❖ ارتباط با فرهنگستان علوم پزشکی را از کی آغاز کرده اید؟
از بدو تأسیس فرهنگستان من به عضویت پیوسته آن برگزیده شده‌ام و مسوول کمیته علمی بهداشت تغذیه آن بوده‌ام و تا امروز فعالیتیم با آن ادامه دارد.

❖ در مورد پروژه های بزرگ دیگری که در سطح کشور به اجرا گذاشتید بفرمایید؟

قبل از انقلاب طرح «سیستم ارائه خدمات بهداشتی» در سال ۱۳۵۵ که در استان آذربایجان غربی انجام شد و سازمان جهانی بهداشت هم از نتایج حاصل از آن استقبال کرد و در ایران امروز در قالب شبکه بهداشت و درمان کشور به اجرا درآمده است.

بعد از انقلاب، غیر از آنچه گفته شد، بیش از بیست و پنج دوره کارگاه روش تحقیق در وزارتخانه در بین سال‌های ۶۸

تا ۷۷ برگزار کردیم و کارگاه‌های مختلف دیگری که برای گروه‌های مختلف و در دانشگاه‌های سراسر کشور برگزار کردیم؛ مثل کارگاه کارآزمایی بالینی (Clinical Trial).

❖ استاد شما پس از تحصیل در مقطع عمومی که چندان با انگیزه زیادی آن را سپری نفرمودید دورانی طلایی را سپری کردید. این راه را آگاهانه انتخاب کردید؟
بله، صد در صد. اتفاقی با اپیدمیولوژی آشنا شدم ولی آگاهانه آن را ادامه دادم. اگر فرصتی برای بازگشت به گذشته داشته باشم قطعاً همین مسیر را انتخاب خواهم کرد. در این مدت تا به امروز همیشه روحیه دانشجویی و عشق به آموختن را در خود حفظ کرده‌ام.

❖ هیچوقت به رفتن از ایران فکر کرده اید؟

خیر، هیچوقت چنین تصمیمی نگرفتم. نه آن وقت که در آمریکا بودم و دکتر گسل از من خواست در مثلث تحقیقات آمریکا در کارولینای شمالی بمانم و نه زمانی که در ژنو بودم و جنگ ایران و عراق شروع شد و دکت رلوکاس به من گفت: بمانم و سرپرستی آن قسمت را بر عهده بگیرم. زمانی که من رئیس دانشکده بهداشت بودم و مملکت به من نیاز داشت، ارزش کارم شناخته شده بود و حداقل در سال‌های قبل از انقلاب از نظر مالی هم کاملاً در رفاه بودم مانند در آمریکا را نپذیرفتم. در شروع جنگ و پس از آن هم همیشه می‌دانستم که خطر بیماری‌های واگیردار در طول جنگ بیش از خود جنگ است و تا همین امروز هم می‌دانم که مملکت به من نیازمند است پس مملکت را ترک نخواهم کرد.

و در مجموع ...

در مجموع آنچه گفتیم اولاً ما مدیون کسانی هستیم که در ایران برای اولین بار صحبت از بهداشت و سلامت را برای تمام جامعه کردند و برای تحقق این خواسته تلاش فراوان کردند. ما مدیون دکتر انصاری و شخص دکتر شمس‌الدین مفیدی هستیم. نباید بگذاریم آنچه ساختند ویران شود. دانشکده بهداشت تا زمانی که من بودم در منطقه بهترین بود. تلاش‌های فراوان این عده باعث شد تا وضع بهداشت و سلامت در جامعه کاملاً متحول شود. اگر در شرایطی شروع کردیم که نمی‌دانستیم باید مقاله نوشت ولی همان زمان در بررسی‌هایمان پشه‌خاکی جدیدی یافتیم که وقتی آن را به سازمان جهانی بهداشت فرستادیم آن را «فلبوتوموس انصاری» نام نهادند، ولی به جای رسیدیم که کاملاً با روش تحقیق و آمار آشنا شدیم و توانستیم در جهان هم خودمان را مطرح کنیم. به طوریکه هنوز دوره MPH دانشکده بهداشت را در دنیا قبول دارند و همین تازگی برای من نامه رسید از دانشگاه Yale آمریکا که ما برای همکاری با دانشگاه‌های ایران دانشکده بهداشت را انتخاب کرده‌ایم.

مدتی است غافل شدیم و مدتی است حدود چند سال بین نسل قدیم و جوان‌ترها فاصله افتاد. ما باید جوانان را کمک کنیم تا این فاصله پر شود. تنها از این راه می‌توانیم دینمان را ادا کنیم.